



۲۰۱۹/۰۳/۲۵

نوشته محمود فارانی



تمدن چیست؟

گذشته از تعریف های قراردادی، ادب در حقیقت هنر به کار بردن لفظ در خدمت معنی است. لفظ و کلمه برای این به وجود آمد که معنی و مفهومی را از ذهنی به ذهنی دیگر برساند. بدین ترتیب لفظ بارکش معنی است اما گاهی لفظ پرستان آن را بر معنی بیچاره سوار می کنند.

ادبای زمان جاهلیت اعراب هم به این راز پی برده بودند که لفظ پیام آور است، لفظ پیک و قاصد است، لفظ وسیله است، لفظ ادات و سامان افاده است و از آن باید فقط به پیمانه ای کار گرفت که مفهوم را برساند و از این رو فورمول گذاشته اند که :

بلاغت آنست که الفاظ در کلام به اندازه معانی باشد یا از آن هم گذشته بلاغت آنست که با لفظ اندک، مفهوم روشن و روشنگری افاده شود. خیر الکلام مائل ودل.

اما در همان زمان جاهلیت اعراب و قبل از آن و بعد از آن و حتی امروز افرادی بودند و هستند که از فقر معنی دست به لفاظی میزنند و واقعاً سخن آنان به مفهوم اصلی لفظ است. (مفهوم اصلی لفظ در زبان عربی تف کردن، تفاله کردن و دور انداختن یک چیز زائد با فشار دو لب است. عرب صحرايي ميگفت (اكلت التمر و لفظت النواة) یعنی خرما را خوردم و هسته را تف کردم یا بیرون پرتاب کردم. البته با فشار زبان و لب ها. آنان تکلم نمی کنند، تلفظ می کنند !!

پس بر گردیم به دوره جاهلیت اعراب. نمیدانم چرا امروز صحبت همه از جاهلیت شروع شد در حالیکه در میان آنها افرادی بودند چون امرو القیس که از زندگی و عشق و درد، عطش و هوس و ماجرا و خطر الهام می گرفتند و بدون توجه به تقدس کلمات آنان را با معنی بارور می ساختند و آن "باربران" و بارکشان معنی را در پی هم در قافله قصیده ای دلنشین به سوی ملک دل ها می فرستادند و صد ملک دل را چنان به نیم غزل می گرفتند که بعد ها اشعار شان زیب خانه خدا می شد. اما بودند افرادی هم که تسلسل معنی را، جریان مفهوم را، سیاله موج اندیشه را، با سجع قطع میکردند و قریحه را با قافیه قفا می زدند و آنان متقابلاً سیلی روزگار را خوردند. زمانه آنان را محکوم به نابودی کرده محکوم به فراموشی کرد.

آنها نتوانستند وارد دروازهٔ ابديت شوند ! شعر آنها را به کعبه راه ندادند ! شعر آنها بدل مردم نداشت !! . طوری که گفتیم پیش از آنها و بعد از آنها سخنوران و قلمداران بی شماری در تاریخ طولانی بشر از آتن تا روم و از بلخ تا بغداد وجود داشتند که حیف است اندیشه های خلاقهٔ انسانی آنان در زنجیر بند کلمات اسیر و بالاخره محکوم به مرگ و فنا شده است.

آثار فارابی را برداریم و ورق بزنیم. این اندیشمند بزرگ تاریخ انسان، چه اندیشه های زیبای را که قربان لفظ و سبک مروج نکرده است. شما وقتی نوشته های او را میخوانید حسرت برای تان دست میدهد که چرا او نمیتواند مقصود خود را مستقیماً دنبال کند و زیر جبر سبک مروج و مقبول زمان خویش اینسو و آنسو در پی سجع و ریتم و تجنیس میرود و هی کژ و راست میرود. گویی کو به فرهنگ منحط عصر را به فرق خود خورده است و جای میرسد که می بیند اندیشه متفکر بزرگ فاراب در پس انبوهی از کلمات و الفاظ و عبارات ادیبانه غروب می کند درست مثل خورشید شامگاه که در ورای هزاران شاخه و تنه کژ جنگلی کثیف (به معنی متکاثف و مترکم) ناپدید شود. حرف فارابی در تشریح سیر هستی از هیولا و صورت تا مرز نفس ناطقه روی هم رفته مفهوم و سایه روشن دار است. اما از آن ببعد از نفس تا عقل و فلک و ماورا افلاک گنگ و مبهم است. چیزی موضوع تاریخ است و چیز هم لفظ مولینا باریک ! ریزه کاری ها و نازک نگاری های او یکی از بزرگترین فلسفه های تاریخ حکمت را غرق ظلمت کرده است.

به سراغ فیلسوف دیگری میرویم مردی که وقتی با این عنوان به ملاقاتش برویم اصلاً تعجب خواهید کرد، چون شما او را همیشه به نام یک شاعر شناخته اید. بیدل را میگویم. این انسان آزاده و پر جلال اندیشه های زرینی دارد. او یک فیلسوف است که از قلم مورخین فلسفه افتاده است.

در تاریخ فلسفه فصولی جداگانه بنام کندی و فارابی و اباریحان و فیخته و بیکن و سبینوزا نگاشته شده اما نه در تاریخ فلسفه شریق و نه در تاریخ حکمت اروپا نامی از بیدل نیست، چرا؟ گمان میکنم پاسخ ناگفته پیدا است او آثاری فلسفی

د پانو شمیره: له 1 تر 4

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابلې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټينگه کړئ maqalat@afghan-german.de

پاڼه: دليکني دليکنيزې بڼې پاڼوالي د ليکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکې په خیر و لولئ

خود را یا بهتر است بگویم اندیشه های فلسفی خود را مثلاً در (چهار عنصر) در اهرام الفاظ سنگین و پر طنطنه مومیایی کرده و چنان پدرا نه و از روی دلسوزی معانی بکر خویش را در تابوت های سر به مهر و مرصع و طلایی کلمات جا داده است که رسیدن به کلیوپاترا و نورتی تی آسان است اما رسیدن به دختر شعر ابوالمعانی مشکل. آری سیر در فلسفه و فکر و این فیلسوف آسان نیست و هزاران کوه و کنل در پیش است. طوریکه از رخته های تابوت ها دیده میشود چنین به نظر میرسد که بیدل از کلیه یا قسمت اعظم اندیشه ها و عقاید فلسفی زمان خویش و قبل از آن آگاهی داشته است و این هم ثابت است که چون نطفه نظریه از بیرون در مغزی وارد شود نظریه دیگری از آن زاده میشود.

مسلماً سیمرغ اندیشه بیدل تخمها را گنده نکرده است اما پوست این تخمها متاسفانه از نوعی پولاد است و چوچه در آن برای ابد اگر نه تا اکنون که محصور است. منظور این نیست که هیچکس سخن او را نمیداند مقصود اینست که همه کس سخن او را نمی داند و موضوع (همه کس) در دانش مهم است. موضوع همگان مهم است موضوع مردم مهم است. روایتی در باره دکارت هست که پیش از نوشتن (موضوع) مورد نظر را با چند تن از چند طبقه مشورت میکرد و بعد با استفاده از الفاظ خود آنها موضوع را می نگاشت.

آری ابورنسانس این طور میکرد تا توانست رنسانسی در اروپا ایجاد کند. اما ابولمعانی که معنی بلندش فهم تند میخواهد از ذهن کند ما مردم بیچاره بالاتر ماند و در طاق نیسان.

از اینرو اندیشه های بزرگی چون (تیوری تکامل) ولو صحت آن نزد فلاسفه مورد تردید قرار دارد، وقتی میگوید :

هیچ شکلی بی هیولا قابل صورت نشد

آدمی هم پیش از آن کادم شود بوزینه بود

از قلم مورخین فلسفه افتاد و وقتی بعد ها چارلز داروین آن را به عبارت عام فهم ادا کرد در تاریخ به نام او ثبت گردید.

در این مورد به تعبیر دلپذیر مردم - چشم غزالی را صدقه که وقی خامه اش در پی اندیشه سرکشش به سر میدود حتی دستور زبان را فراموش می کند و قواعد گرامری را نیز مراعات نمی کند. امام غزالی گاهی جملاتی می نویسد که از نظر ادبای کرام انحراف از اصول ادبی به شمار میرود. اما امام چنان سرگرم مسایل فلسفی و مشکلات علمی و مخصوصاً آلام انسانی است که وقعی به اعتراض کس نمی گذارد. این شیوه نگارش غزالی بعد از بحران روحی اش بیشتر قوت می گیرد. بحران، ارزش ذاتی الفاظ را در نظر او از بین می برد و از آن بعد امام الفاظ را تنها به عنوان پیک و قاصد می شناسد که وظیفه اصلی و نهایی آن رساندن رسالت اندیشه است. بی اعتنائی غزالی در مورد الفاظ و عبارات و قواعد شبیه بی پروایی شاعر شوریده بلخ مولانا جلال الدین است در برابر وزن و قافیه و لفظ و ..

قافیه اندیشم و دلدار من - گویدم مندیش جز دیدار من

اما پس از این همه حرف ها سوالی پیش می آید که آیا میتوان بکلی از پیرایه لفظ بی نیاز شد؟ پاسخ این سوال قطعاً منفی است. منظور این است که لفظ را نباید آنقدر آراست و پیراست که معنی فدای آن شود. نباید به الفاظ آنقدر اهمیت داد که مفاهیم در خم و پیچ آن ناپدید و نابود شود.

اما برگزیدن الفاظ متناسب و زیبا برای افاده معانی مطلوب هرگز مانعی نداشته است و برخلاف آرایش اعتدالی عبارت ممد تاثیر معنی بوده است. لفظ خوب برای معنی خوب چون حریر ساده و زیبایی است که بر تن خوشتر است لعبتی افسونگر باشد. اما عبارت رنگین و پُر تصنع چون لباس مخملی و زر دوزی شده و پُر از زیور است که بر پیکر پیرزنی است و آرایش کرده باشد

مسلماً برای تمدن تعریف های قراردادی متعددی وجود دارد که عجالتاً با آن کاری نداریم و به شیوه لغویان در پی ریشه آن نیز نخواهیم رفت. چون ممکن است از آن راه به منزلگاه نرسیم.

در عوض خود به جستجو می پردازیم و از خود می پرسیم که تمدن چیست؟ آیا تمدن پیشرفت صنعت است؟ آیا تمدن پیشرفت اقتصاد است؟ برخی بیدرنگ با این سوال پاسخ مثبت میدهند و معتقدند که صنعت و اقتصاد دو پایه اساسی مدنیت است. اما این ادعا با همه استحکام ظاهری آن تاب تحلیل را ندارد و در برابر تحقیق، چون دیواری کلوخی که جلو سیلاب به زانو در آید با چند سوال از هم می پاشد. سوال صنعت و اقتصاد را به شکل ساده تری مطرح می کنیم و می بینیم که با زهم می توانیم به آن پاسخ مثبت بدهیم و یا خیر؟

آیا کسی که موتر دارد حتماً باید متمدن باشد؟ و آیا کسی که پول دارد قطعاً متمدن است؟ در اینجا در برابر این سوال شما را متردد می بینم و سایه شک و ناباوری را از دور در نگاه تان مشاهده میکنم.

د پانو شمیره: له 2 تر 4

افغان جرمن آنالین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلپیکني د لیکنيزې بني پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هيله من يو خپله ليکنه له راليرلو مخکي په خير و لولۍ

رویه‌مرفته به این نتیجه می‌رسیم که داشتن پول و موثر علامت تمدن برای فرد نیست و ممکن است کسی این دو را داشته باشد اما متمدن نباشد و همچنین ممکن است کسی این دو را نداشته باشد ولی دارای تمدن باشد و حتی در مورد جامعه هم قضیه یکسان است. امکان دارد کشوری اقتصاد و صنعت پیشرفته داشته باشد اما متمدن نباشد. آلمان هلتری کشوری بود دارای صنعت بسیار پیشرفته و اقتصاد نهایت نیرومند اما آیا این کشور در قضاوت تاریخ یک کشور مدنی شمرده می‌شود؟ آیا قتل عام یک عده انسان به نام یک مذهب، کوره های بی‌شمار آدم سوزی، زندان ها، کار اجباری و تجاوز بر آزادی ملت ها مظاهر تمدن است؟

بهر حال بهتر است موضوع را از زاویه دیگری بی‌بینیم. به نظر من این طور می‌رسد که کوتاهترین تعریف تمدن (اگر بهترین نباشد) **تسلط بر غرایز است**. تمدن یعنی تسلط بر غرایز! انسان در ادوار وحشت بر غرایز خود کمتر تسلط داشت. انسان وحشی در ماقبل تاریخ هنگامی که در دهان مغاره ای ایستاده بود و می‌دید که زوبین پرشکن و درخشان برق در خم ابر های خاکستری رنگ می‌دود و غرش رعد، کوهستان را به لرزه در می‌آورد دچار ترس و هراس می‌شد و به درون مغاره می‌گریخت و به ظلمت و سکوت پناه می‌برد و نمی‌توانست بر غریزه " ترس " تسلط یابد. همچنان هنگامی که میدید یکی از هموعانش در پشت صخره ای نشسته و قطعه استخوانی گوشت آلود را دندان میزند با این که سیر بود بیدرنگ بر او حمله ور میشد تا قطعه استخوان را از او بگیرد. چه بسا که حرف از نزاع به قتال میکشید و طرف را می‌کشت تا طعمه را از چنگ او بیرون آورد. در این حالت او نمیتوانست بر غریزه "حرص" مسلط شود.

اما با مرور قرون او آرامش خود را تا اندازه ای در برابر برق و توفان حفظ کرد و همچنین در موقعی که هموع همعصرش طعمه یا طعام خود را میخورد او توانست تا حدی جلو خود را بگیرد و دست به حمله و تجاوز نزند و بدین ترتیب عقربه "تکامل حیات" او اندک اندک از "وحشت" به سوی "مدنیت" گرایش یافت و گام های از حیوانیت به طرف انسانیت برداشت.

آری مثل این که سر رشته بدست آمد و موضوع اندکی روشن شد که تمدن در تسلط بر غرایز است (البته باز هم با صرفنظر از تعریف های قراردادی و مبهم و غامض اکادمیک و مدرسه ای).

با کلماتی دیگر یک فرد وقتی واقعاً متمدن می‌شود و انسانیت او وقتی تکامل میکند که او بر غرایز خود تسلط یابد و به همین سان یک جامعه وقتی متمدن میگردد و انسانیت آن تکامل مینماید که بر غرایز حیوانی خود تسلط یابد. خلاصه برترین معیار تمدن تسلط بر غریزه است و از آن گذشته مقیاسات پیش پا افتاده دیگر در خور اعتبار زیاد نیست.

در طول تاریخ گذشته و در پهنای جهان معاصر ما همواره انسان های را می‌ستائیم که واقعاً "انسان" هستند. این انسان ها آنانی اند که بر خویشتن حاکمیت داشته و فرمانروای ایگوی نافرمان خود بوده اند.

ما (سنکا Lucius Annaeus Seneca) فیلسوف معروف رومی را می‌ستائیم که ترس خود را مهار زد و در برابر (نرون) از گفتن واقعیت نهراسید. وقتی (نرون) او را محکوم به مرگ کرد و دستور داد که فیلسوف خود، خودش را بکشد و رگ های خود را با دندان پاره کند او با خونسردی دستور (نرون) را عمل کرد و در حالی که لبخندی بر لب داشت به جویبار باریک خون که از بدن او بر سنگفرش سنای روم راه می‌کشید نگاه می‌کرد و تا لحظه ای که در دیدگان نافذش شعله حیات خاموش گردید از حرف خود نگشت. بلی (سنکا) توانست " ترس " را مغلوب سازد و امپراطور روم را مغلوب کند.

بالاخره در تمدن حجازی ما حضرت علی (رض) را می‌ستائیم که وقتی جنگاور دشمن را مغلوب کرد و بر سینه او نشست تا سرش را جدا کند خصم مغلوب بر روی او آب دهان انداخت. علی (رض) مانند هر انسان لحظه ای بسیار کوتاه دچار خشم شد و غریزه با او فرمان داد با ضربتی محکمتر سرحریف را ببرد. اما علی (رض) که خصم را مغلوب کرده بود خشم را نیز شکست داد و به آرامی از روی سینه دشمن برخاست و از کشتن او دست کشید.

ما آموزگار علی را می‌ستائیم که وقتی به او پیشنهاد شد که از دعوت خویش منصرف شود و در عوض از هر قبیله زیباترین دختر را بزنی برگزیند و نیم دارایی هر یک از سران قریش را بگیرد و ریاست همه روسای قبایل را هم بپذیرد. او در پاسخ معروف و فنا ناپذیرش که قرن ها در گوش تاریخ طنین افکن خواهد بود گفت " به خدا اگر خورشید را دست راست من و ماه را در دست چپ من بگذارند از راهی که پیش گرفته ام باز نخواهم گشت و حتی اگر در این راه کشته شوم". با دادن این جواب او بر غریزه "جنس" بر غریزه "حرص" و بر غریزه "جاه طلبی" تسلط خود را اعلام کرد و حتی غریزه " ترس " از مرگ را در هم شکست.

بیائیم به جهان معاصر و به مدنیت کنونی و بی بینیم این تمدن چقدر "بر غریزه تسلط" دارد. آیا به یغما بردن دارایی ملل پسمانده و استثمار کشورهای ضعیف، تمدن است و تسلط بر حرص است؟ و آیا این عمل شباهت به عمل آن مرد ندارد که در دوران ماقبل تاریخ از دست همون ناتوان خویش استخوان را می ربود؟

"مدنیت" جدید تنها فرقی را که بوجود آورده اینست که در دست نواده آن وحشی ماقبل تاریخ سلاح اتومی را هم گذاشته است که همون خود را با نیروی بیشتری استثمار کند. به هر حال با صراحت باید گفت که تسلط بر غریزه وجود ندارد و انسان ها برده غرایز و برده یکدیگر اند در جهانی که وجدان مغلوب غریزه است. در جهانی که انکشاف صنعت و اقتصاد وسیله اخلال آزادی، مساوات و عدالت در میان ملل است. در چنین جهانی وجود تمدن را پاور کردن مشکل است. پایان
(تشکر از محترم سید حامد فارانی بخاطر ارسال این مضمون)

گذاشتن عکسها از جانب افغان جرمن آنلاین است. این عکسها ناگفته سخن دارند :



د پانو شمیره: له 4 تر 4

افغان جرمن آنلاین په درنښت تاسو همکارۍ ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de
یادونه: دلپکنی د لیکنیزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده ، هیله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ